اصول: استصحاب، جلسه 76: دوشنبه 11/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت این بود که مرحوم شیخ می‌فرمایند که از روایاتی که در ذیل آیۀ شریفۀ سورۀ قصص «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» استفاده می‌شود که احکام شرع سابق لازم العمل هست اگر منعی در این شرع وارد نشود. البته مرحوم شیخ این استفاده را با لفظ اشعار تعبیر می‌کنند. حالا ببینیم ایشان ناظر به چه روایاتی در این بحث هست؟ عرض کردم که دو تا روایت در این بحث هست می‌تواند کلام شیخ ناظر به آنها باشد، یعنی دو مضمون، البته یک روایتش چند، دو تا نقل دارد. یک بحث سر این هست که اجارۀ، این که انسان خودش را اجیر بدهد، به اصطلاح مهریه را اجاره قرار دادن صحیح نیست به دلیل این که، اجاره دادن یعنی اجیر شدن خود داماد. به دلیل این که معلوم نیست که بتواند این را عمل کند. خب این یک نقضی می‌شود که حضرت موسی مهریه‌اش ۸ سال یا ۱۰ سال خدمت برای حضرت شعیب بود. آن چجوری؟ می‌خواهد روایت بگوید بین ما و، زمان ما و داستان حضرت شعیب فرق هست. حضرت موسی یقین داشت که می‌تواند به این عمل کند. ولی ما خب این را نمی‌توانیم عمل کنیم. یکی ممکن است به این روایت ناظر باشد، یکی به روایتی که در مورد این که آیا اجاره، اجاره دادن شخص مکروه است یا مکروه نیست؟ می‌گوید اجاره دادن مکروه است. در یک روایت هست می‌گوید نه مکروه نیست به دلیل قصۀ حضرت شعیب و حضرت موسی، که حضرت موسی خودش را اجیر کرد. خب اصل تقریب استدلال به این روایات این هست که اگر شرع، ما لازم العمل نبود عمل کردن به شرع قبلی ولو به نحو مقتضی، اصلاً توهمی پیش نمی‌آمد که یک نوع تنافی وجود داشته باشد که در مقام دفع تنافی در خبر اوّل باشد. و اصلاً نمی‌شد به فعل حضرت موسی تمسک کرد. فعل حضرت موسی مربوط به آن زمانش است، چه ربطی به زمان ما دارد؟ این پیداست که ولو به نحو مقتضی فعلی که حضرت موسی انجام می‌دهد که کاشف از حکم شرعی در زمان حضرت موسی هست آن برای ما هم آن حکم، ولو در حد مقتضی، حالا نمی‌خواهیم بگوییم که به نحو علت تامه، در حد مقتضی که اگر مانعی وجود داشته باشد جلوی آن اقتضا را بگیرد، حالا اگر حتی مقتضی‌اش هم حتی وجود نداشته باشد این استناد، استناد درستی نیست. خب این اصل تقریب استدلال.

به نظر می‌رسد که یک پاسخی وجه، یعنی آن روایت اوّل که روایت را دوباره هم می‌خوانم در مورد روایت اوّل یک پاسخی می‌شود داد که آن پاسخ در مورد روایت دوم مشکل هست. ولی یک پاسخ مشترک هر دو دارند که حالا عرض می‌کنم. اما پاسخ وجه اوّل این که ما بگوییم که حتماً باید مقتضی ثبوت آن حکم در شریعت ما هم موجود باشد کی گفته تا منافات مطرح باشد. چون منافات قطعی که نیست، توهم منافات است. توهم منافات در جایی که احتمال هم بدهیم آن حکم در شرع ما موجود باشد آن کافی است. یعنی امام علیه السلام می‌گوید که آن حکم اینجور نیست که الآن نسخ شده باشد، آن حکم هم الآن هم، اگر آن شرایطی که در زمان حضرت موسی بود الآن هم موجود بود، الآن هم آن حکم پابرجا بود، ولی چون شرایطش عوض شده آن حکم الآن وجود ندارد. این معنایش این نیست که احکامی که در زمان حضرت موسی وجود داشته لولا وجود المانع حتماً مقتضی‌اش موجود است یا موجود نیست. چون همین مقدار که ما احتمال بدهیم که آن حکمی که در زمان حضرت موسی وجود دارد الآن هم موجود باشد کافی هست برای این که امام علیه السلام در مقام دفع تنافی بیفتند. چون احتمال تنافی است، نه. اما به نظرم این جواب در مورد روایت دوم نمی‌شود داد، چون امام علیه السلام دارد تمسک می‌کند. دارد استدلال‌طوری می‌کند. می‌گوید ببینید مگر نمی‌بینید حضرت موسی خودش را اجیر کرد؟ اگر حکم زمان حضرت موسی ولو به نحو اقتضایی، اقتضاء ثبوت در زمان ما نداشته باشد اصلاً تمسک درست نیست. تمسک باید یک نحو اقتضایی داشته باشد که ببینید حضرت موسی خودش را اجیر کرد پس بنابراین اجاره مشکلی ندارد، مکفی است. این این مطلب.

اما یک جواب مشترکی، یک جواب دیگری هست، حالا شاید اینجور وجوهی که می‌خواهم عرض کنم مرحوم شیخ تعبیر اشعار کرده نه دلالت. به این اشکالاتی که هست. یک جواب دیگری هست، آن جواب این هست که اجمالش را عرض کنم بعد روایات را می‌خوانم تفصیلش را بعد از خواندن روایات عرض می‌کنم. اجمال قضیه این است که مشکلاتی که محتمل هست در هر دو مورد، مشکلات عقلایی است. یعنی مشکلی هست که اگر باشد در هر دو زمان باید باشد. اگر نباشد در هیچ یک از زمان‌ها نباید باشد. نکته‌ای که اینجا هست ناظر به یک سری مسائل عقلایی است. و این در اموری که عقلایی باشد بله همینجور است، این دلیل بر این نیست که همه جا هر حکمی که در شریعت سابق هست حتماً باید وجود داشته باشد. حکمی که در شریعت سابق به جهات عقلاییه جعل شده باشد و نکاتش، نکات عقلایی باشد که آن نکات هم الآن هم موجود است خب طبیعتاً باید باقی باشد. این غیر از این هست که حکم‌هایی که به جهت تعبدی هست، احکامی که نسخ می‌شوند احکام تعبدیه‌ای هستند که نکات تعبدیۀ تغییرپذیر دارند. ولی چیزهایی که نکاتشان همان نکات عقلایی هست که تغییرناپذیرند خب نسخ هم ندارد. پس بنابراین ما بحثمان سر این هست کأنّ اصل اوّلی این هست که به احکام شریعت سابقه عمل کنیم به‌طور کلی نمی‌توانیم این را بیان کنیم. در موارد نکات عقلایی هم اصل نیست، دلیل قطعی است، ولی خب این نکته، نکتۀ عقلایی هست چه فرقی دارد بین آن زمان و زمان ما. یعنی همان نکته‌ای که اقتضاء می‌کند که در دین حضرت موسی این حکم جعل شده باشد همان نکته هم، اگر اشکالی ایجاد کند در زمان حضرت موسی هم نباید آن حکم جاری باشد اگر اشکال ایجاد نمی‌کند در هیچ جا هم اشکال نباید ایجاد بکند.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: یعنی بحث این است که، بحث ما در مورد نکات عقلایی ثابته نیست. بحث اصلاً نسخ در مورد نکات تعبدیۀ متغیر است. یعنی مورد بحثی که ما بحث می‌خواهیم بکنیم که آیا اصل اوّلی در شرایع ثبوتش در چیزهاست جایی هست که ما احتمال می‌دهیم حکم نسخ شده باشد. در امور ثابته احتمال نسخ که اصلاً نمی‌دهیم. نکته، نکتۀ عقلایی است اگر باشد در هر دو زمان هست، اگر آن نکتۀ عقلایی هست در هر دو هست، اگر نیست در هیچکدام نیست. حالا این را من توضیح می‌دهم این نکات عقلایی یعنی چی؟ خب بگذارید یک بار دیگر این روایات را بخوانیم و اوّلاً یک سری بحث‌های سندی فی الجمله‌ای بعضی‌هایش دارد عرض کنم. یکی هم در مورد آن تطبیق این بحث. آن بحثی که این روایت ناظر به بحث کراهت اجاره دادن باشد این روایت در تهذیب من اوّل می‌خواهم از تهذیب نقل کنم. تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۳۵۳، روایت ۱۰۰۳. روایت در تهذیب این شکلی نقل شده، دو تا روایت پشت سر هم هست، من هر دو را می‌خوانم که هم از جهت متنی در بحث ما لازم است خوانده بشود، و هم از جهت سندی. روایت اوّل این است.

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ يَتَّجِرُ فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ فَقَالَ علیه السلام لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَتَّجِرُ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ.»

این یک روایت.

روایت بعدی عنه عن ابیه، این روایتی که مورد بحث ماست این دومی است.

«عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجَارَةِ فَقَالَ صَالِحٌ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ فَقَدْ آجَرَ مُوسَى علیه السلام نَفْسَهُ وَ اشْتَرَطَ فَقَالَ إِنْ شِئْتُ ثَمَاناً وَ إِنْ شِئْتُ عَشْراً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ- عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ.»

حالا در مورد متنش بعد صحبت می‌کنیم. در مورد سندش خب احمد بن محمد-ی که صدر سند تهذیب قرار گرفته معمولاً مراد از احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی برقی است. و اینجا هم ابتداءً ممکن است به نظر این برسد که مراد احمد بن محمد بن خالد برقی باشد. ولی این روایت در کافی وارد شده، این دو تا روایت. با ترتیب معکوس. یعنی اوّل روایت دوم وارد شده بعد روایت اوّل. در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۹۰، رقم ۲ و ۳.

رقم ۲ این هست: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجَارَةِ فَقَالَ صَالِحٌ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ قَدْ آجَرَ مُوسَى علیه السلام» تا آخر روایت، که به جای احمد بن محمد، احمد بن ابی عبد الله دارد. بعد دارد احمد عن ابیه عن محمد بن عمرو عن عمار الساباطی. احمد تعبیر کرده که این احمدش هم خبر معلّق به سند قبل هست، علی بن محمد بن بندارش حذف شده، به اعتماد این که در سند قبل آمده، هم مشخصات احمد حذف شده به اعتماد به سند قبل. حذف مشخصات شخص، احمد بن ابی عبد الله. و طبق این مطلب می‌شود احمد بن ابی عبد الله هست. مرحوم شیخ صدوق همین روایت را در فقیه هم نقل کرده. در فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۱۷۳، این دو تا روایت را نقل کرده.

«رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجَارَةِ فَقَالَ صَالِحٌ لَا بَأْسَ بِهَا»

که محمد بن خالد البرقی عن. اوّلاً دو تا چیز. ابن سنانش را تصریح کرده به محمد بن سنان، به جای آن ابیه هم محمد بن خالد برقی گذاشته که احمد بن محمدش را هم مشخص می‌کند. این این مطلب. روایت قبلی‌اش را هم بعد از این ذکر کرده. رویٰ محمد بن عمرو بن ابی المقدام عن عمار الساباطی. حالا در مورد این که این محمد بن عمرو که در سند هست آیا این محمد بن عمرو بن ابی المقدام هست یا کس دیگر است، این را دقت بفرمایید، مراجعه بفرمایید بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم آن این است که چطور ایشان احمد بن محمد تعبیر کرده؟ در حالی که مراد احمد بن ابی عبد الله برقی بوده من فکر می‌کنم این جاهایی که مرحوم شیخ طوسی احمد بن محمد تعبیر می‌کند اینجا از باب اخذ به توسط است. یعنی از کتاب شخص دیگری گرفته بوده در آن کتاب سند با احمد بن محمد شروع شده بوده، همان تعبیر احمد بن محمد را ایشان آورده. من این را مفصّل در یک بحثی در مورد مصادر تهذیب هست، بحثش را کردم به یک تناسبی این اخیراً هم بعضی تکه‌های این بحث را نوشتم. آن این است که در جاهایی که اخذ به توسط رخ می‌دهد در تهذیب، تعابیر مبهم زیاد می‌شود. خود شیخ طوسی در جاهایی که مستقیم از یک کتاب اخذ می‌کند تعبیراتی مثل احمد بن محمد بن عیسی روشن به کار می‌برد. احمد بن ابی عبد الله برقی یا احمد بن محمد بن خالد برقی به صورت روشن به کار می‌برد. اما این جاهایی که تعبیرات مبهم مثل احمد، احمد بن محمد، این تعبیرات مبهم ناشی از این است که از یک مصدر دیگر گرفته در آن مصدر این تعبیر به صورت احمد یا احمد بن محمد بوده، البته در آن مصدر واضح بوده، حالا یا به قرینۀ قبلی یا به قرینۀ مثلاً مشایخ و امثال اینها، انصراف امثال اینها واضح بوده. در کلام شیخ طوسی این ابهام ایجاد شده. مثلاً فرض کنید این احمد بن محمد می‌تواند در کلام، حالا این احمد بن محمد را نمی‌گویم، احمد بن محمد در جاهای دیگری به کار رفته که مراد احمد بن محمد بن عیسی است مثلاً از کتاب محمد بن علی بن محبوب برداشته باشد. از کتاب سعد بن عبد الله برداشته باشد، از کتاب صفار برداشته باشد، که اینها احمد بن محمد که به کار می‌برند معمولاً مرادشان احمد بن محمد بن عیسی است. من این را موارد احمد بن محمد کلّش را چیز کردم، مواردی که قرائن نشان می‌دهد مثلاً از سعد بن عبد الله برداشته شده، یا از کافی برداشته باشد. کلینی تعبیر کرده بود عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد، ایشان از کافی برداشته. چون احمد بن محمد بوده همان احمد بن محمد کافی را ذکر کرده. حالا در کلام سعد بن عبد الله و کلام محمد بن علی بن محبوب در کلام صفار و اینها، احمد بن محمد که آنها می‌گفتند مراد احمد بن محمد بن عیسی است و جاهای مکرر که احمد بن محمد را ایشان صدر سند قرار می‌دهد اینها نوعاً به جهت همین هست که به اعتماد وقوع روایت در یک منبع دیگر این احمد بن محمدها را تعبیر کرده. مثلاً همین این یک نکته.

البته این نکته را ضمیمه بکنم، از منابعی که شیخ طوسی ازش اخذ می‌کند منابع اصلی‌اش، در یک سری منابع‌هایشان احمد بن محمد که به کار می‌بردند مراد احمد بن محمد بن عیسی بوده. که آن عبارت هستند سعد بن عبد الله، محمد بن حسن صفار، محمد بن علی بن محبوب. این سه تا از منابع اصلی تهذیبند. که در باب‌های مختلف از اینها مطلب اخذ شده. این ۳ بزرگوار احمد بن محمد که تعبیر می‌کنند مرادشان احمد بن محمد بن عیسی است. احمد بن محمد در کلام این ۳ بزرگوار انصراف دارد به احمد بن محمد بن عیسی.

شاگرد: به خاطر کثرت؟

استاد: حالا بحثش را مفصل در جای خودش کردم که چرا دلیل بر این انصراف چی است و اینها، الآن در مقام بیان وجهش نیستم که دلیل این که انصراف دارد چی است. حالا بگذارید به تناسب یک نکته‌ای‌اش را همینجا عرض بکنم. خب شواهد مختلفی من برایش اقامه کردم، یک شاهدش را حالا چون سؤال کردید عرض بکنم، شواهدی که هست یک شاهدش این است که مواردی که احمد بن محمد اینها تعبیر کردند ما مروی عنه‌های احمد بن محمد را کنترل کردیم. این مروی عنه‌ها، مروی عنه‌های احمد بن محمد بن عیسی بوده، نه مروی عنه‌های احمد بن محمد بن خالد. یعنی مشایخ احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد بعضی‌هایشان مشترک هستند، بعضی‌هایشان مختص هستند. ما کنترل کردیم که مشایخ مختص احمد بن محمد بن عیسی بعد از این احمد بن محمدها واقع‌اند، یا مشایخ مختص احمد بن محمد بن خالد. دیدیم که مشایخ مختص احمد بن محمد بن عیسی بعد از روایت‌های محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد یا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد یا محمد بن حسن الصفار از احمد بن محمد واقع‌اند. که خود این شاهد بر این است که مراد از احمد بن محمد در کلمات اینها احمد بن محمد بن عیسی است. این مثلاً یک قرینه. یک قرینۀ دیگری که هست آن این است که در فهرست شیخ طوسی مکرر این تعبیر دارد، در روایت‌های صفار، سعد بن عبد الله، دیگران و این طبقه، که کی و کی. اسم این طبقه را آورده عن احمد بن محمد و احمد بن ابی عبد الله. که نشانگر این است که مرادش از احمد بن محمد غیر از احمد بن ابی عبد الله. احمد بن بی عبد الله برقی است، احمد بن محمد، خب احمد بن محمد بن عیسی است. و شواهدی که من احمد بن محمد را خیلی بحث مفصلی کردم و اینهایش، البته متأسفانه فرصت نکردم بنویسم، ولی مبنای این برنامۀ درایة النور در احمد بن محمد کارهایی هست که من کردم و اینها، این است که شاید بعضی افراد متوجه نباشند که چرا بعضی جاها ما این را با احمد بن محمد بن عیسی تطبیق دادیم، چرا با احمد بن محمد بن خالد تطبیق دادیم، اینها همه قواعد و ضوابطی دارد من آن قواعد و ضوابطش را در آوردم و براساس آن قواعد و ضوابط رفقا اینها را تطبیق کردند و معیارهایش را زدند.

یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن این است، یکی از کتاب‌های که از منابع تهذیب هست، کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری یعنی نوادر الحکمه است. نوادر الحکمة کتاب از منابع تهذیب است. احمد بن محمد در کلام نوادر الحکمة انصراف به احمد بن محمد بن عیسی ندارد، مشترک است. بعضی جاها مراد احمد بن محمد بن عیسی است، بعضی جاها مراد احمد بن محمد بن خالد است. آن هم با همین. مثلاً ما موارد احمد بن محمدش را که چک کردیم دیدیم بعضی جاهایش بعدش مشایخ مشترک واقع است، بعضی جاهایش مشایخ مختص احمد بن محمد بن عیسی است، بعضی جاهایش هم مشایخ مختص احمد بن محمد بن خالد. اینجور نیست که مشایخ مختص احمد بن محمد بن عیسی یک چشمگیری خاصی داشته باشد که ما بفهمیم که انصراف به او دارد. نه، مشایخ. علتی هم دارد، یک نکته‌ای حالا عرض بکنم، سعد بن عبد الله و محمد بن علی بن محبوب و صفار و اینها، اینها در جناح و تیپ اصلاً احمد بن محمد بن عیسی هستند. احمد بن محمد بن عیسی با محمد بن احمد بن خالد یک تفاوت دارند. اوّلاً احمد بن محمد بن عیسی چیز اصلی‌اش فقاهتش است، آن محور اصلی‌اش. و چون محور اصلی‌اش فقاهت است صحیح‌نگار است، یعنی دقتش در کارها به روایت‌های صحیحه است. یعنی جاهایی که روایتی را نوعاً نقل می‌کند که بهش عمل بشود کرد. یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل نیست. احمد بن محمد بن خالد برقی در مرحلۀ اوّل تاریخ‌نگار است، مورخ است. علی سبیل اهل الاخبار که مورخین لا یبالی عمن یاخذ. یروی عن الضعفاء و امثال اینها، این شکلی است. محمد بن احمد بن یحیی هم هر دو مدل است. یعنی هم جنبۀ تاریخ‌نگاری در چیزهایش هست، هم جنبۀ حدیث‌نگاری. کتاب‌های مال نوادر الحکمة را اگر آدم ببیند مشخص است که این کتاب‌ها هر دو تیپ چیزها توش هست. جزء منابع اصلی تهذیب که یک کتاب فقهی هست و به ترتیب فقه نگاشته شده، کتاب محمد بن احمد بن یحیی است. فهرست کتاب‌های محمد بن احمد بن یحیی یعنی نوادر الحکمة، فهرست ابوابش را که در رجال نجاشی و فهرست شیخ اینها ذکر کردند را مراجعه بفرمایید، می‌بینید که نگاه، مثلاً در همین نوادر الحکمة باب الخمسة، باب الستة. شبیه خصال شیخ صدوق که باب بندی‌اش بر مبنای مضمونی نیست، بر مبنای شکل ظاهری‌اش است، ۵ تایی است، ۶ تایی است، ۳ تایی است، ۴ تایی است، امثال اینها. یعنی به خلاف مثلاً سعد بن عبد الله. سعد بن عبد الله شما کتاب‌هایش را که می‌بینید ساختارش همین صفار، ساختار، همچنین علی بن محبوب هم همینجور است. اینها کتاب‌هایشان بر مبنای به ترتیب فقه است. یعنی دغدغۀ اصلی‌شان فقه است. این است که اینها یک گروه هستند، یعنی گروه فقهای ما هستند. هم دقیقند، هم گرایش اصلی‌شان فقه است، دغدغه‌شان فقه است، اینجور نیست که مورخ باشند.

شاگرد: سعۀ مشرب ندارند.

استاد: سعۀ مشرب ندارند.احمد بن محمد بن خالد برقی خب سعۀ مشرب داشته. محمد بن احمد بن یحیی هم شاگرد احمد بن محمد بن عیسی بوده، هم شاگرد احمد بن محمد بن خالد بوده. هر دو سطر را در کتاب‌هایش دنبال کرده. و این است که یک گرایش خاصی به یک سبکی دون سبکی ندارد. شاید یک جهتی هم که کتاب محمد بن احمد بن یحیی را بهش می‌گفتند دبۀ شبیب و می‌گفتند هر چی شما می‌خواهید توش پیدا می‌شود به خاطر همین جامعیتش بوده. جامع هم فقه بوده هم غیر فقه بوده، همۀ. ولی فرض کنید محاسن برقی را شما ترتیب محاسن برقی کتاب‌هایش را که در رجال نجاشی، فهرست شیخ هست، اصلاً به فقه کار ندارند. اصلاً نگاه فقهی نیست. البته در لابلایش یک بحث فقهی هم هست، ولی نحوۀ تنظیم ابواب، نحوۀ تنظیم باب‌ها فقهیانه نیست. ولی در کتاب‌های محمد بن احمد بن یحیی فقهیانه است. این است که حالا این نکته را هم عرض کنم، محاسن برقی جزء منابع شیخ طوسی در تهذیب نیست. شیخ از محاسن نقل نمی‌کند. چون شیخ از کتاب‌هایی نقل می‌کند که کار تألیفش را راحت می‌کند. چون دارد شرح مقنعه می‌نویسد دیگر. شرح مقنعه به ترتیب کتب فقهی است، بخواهد شیخ همۀ کتب حدیثی را که ایشان دنبال نمی‌کرده. کتب حدیثی که حالت مرتب داشته باشند که تألیف را برای شیخ طوسی راحت کند.

شاگرد: ؟؟؟ جامعه نگار است

استاد: نه، بحث جامعه‌نگاری یک بحث دیگر است، نه هیچ وقت شیخ به یک معنا همیشه نکته‌ای که می‌خواهم بگویم آن است که بحث جامعه‌نگاری و صحیح‌نگاری مورد نظر من نیست. نگاه شیخ، نگاه فقهیانه است. یعنی شیخ یک کتاب فقهی همیشه می‌خواهد بنویسد، در نتیجه به کتاب‌هایی مراجعه می‌کند که ترتیبش فقهی است. یا کتابی که اصلاً در آن باب خاص فقهی است، مثل کتاب مزار. کتاب زیارات خب کتاب مثل مزار شیخ مفید، مزار ابن داود قمی، می‌گویم اینها که اصلاً مخصوص مزار است. یا مربوط به یک باب. یا کتاب الحج موسی بن قاسم. کتاب احکام العبید بضاوسری، امثال اینها، یک کتاب‌هایی که مربوط به یک باب خاص هستند. یا به این جهت، یا کتاب‌هایی که در ابواب مختلف فقهی بودند، مثل کتاب سعد بن عبد الله که باب‌های مختلف داشته. کتب حسین بن سعید که باب‌های مختلف داشته، ۳۰ باب داشته امثال اینها. منابع، شیخ طوسی دو گونه منابع دارد. یک سری منابعی دارد که در باب‌های متعدد ازش اخذ می‌کرده، اینها کتاب‌هایی بودند که، کتاب‌های فقهی جامع بودند. کتاب‌های فقهی که ابواب مختلف فقهی را داشتند، مثل کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی. نوادر احمد بن محمد بن عیسی غیر از این نوادر موجود است، یک کتاب دیگر بوده. این کتاب مال احمد بن محمد بن عیسی نیست. کتاب سعد بن عبد الله، کتاب علی بن حسن بن فضال، کتاب محمد بن حسن صفار و محمد بن احمد بن یحیی اشعری و اینها. یا کتاب‌هایی که مربوط به یک باب خاص هستند، مثل کتاب الحج موسی بن قاسم، کتاب مزار شیخ مفید و کتاب مزار ابن داود که مربوط به باب مزار هستند و اینها. علی ای تقدیر نقطه‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این هست که یکی از منابع اصلی شیخ طوسی کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری است. این محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، احمد بن محمدهایی که به کار می‌برده گاهی اوقات مراد احمد بن محمد بن عیسی است، گاهی اوقات مراد احمد بن محمد بن خالد است. من تصور می‌کنم که، حالا الآن من مراجعه می‌کنم در یادداشت‌هایم، ببینم این باب کتاب المکاسب، این در مورد منابع کتاب المکاسب چیزی نوشتند یا نه؟ من در منابع تهذیب کار مفصلی کردم و این که از هر شخصی معمولاً در چه باب‌هایی اخذ می‌کند. منابع اصلی شیخ طوسی در هر بابی کی هست و اینها را جدا جدا در آوردم. الآن باید مراجعه کنم. مراجعه می‌کنم به شما عرض می‌کنم. من احتمال می‌دهم این احمد بن محمد که ایشان تعبیر کرده از کتاب محمد بن احمد بن یحیی بوده، که در کتاب محمد بن احمد بن یحیی، احمد بن محمد-اش گاهی اوقات احمد بن محمد بن عیسی است، گاهی اوقات احمد بن محمد بن خالد است، تأیید کننده‌اش هم سندهای قبلی بوده. اینجا مثلاً در سند قبلی‌اش محمد بن احمد بن یحیی از احمد بن محمد بن خالد نقل می‌کرده، و دیگر مراد این باید باشد. احتمال زیاد این احمد بن محمد در این سند همین احمد بن محمد بن خالد هست.

شاگرد: قرینۀ کافی روایت کلینی؟

استاد: آن هم مؤید است، نه می‌خواهم بگویم از کافی نگرفته. یک نکته‌ای هست گاهی اوقات ایشان از کافی می‌گیرد اصل. کافی احمد بن ابی عبد الله است، اگر از کافی گرفته باشد احمد بن ابی عبد الله باید تعبیر می‌کرده، تبدیلش نمی‌کند به احمد بن محمد. اصلاً شیخ طوسی به خصوص تعبیر روشن احمد بن ابی عبد الله را به تعبیر مبهم احمد بن محمد این اصلاً مرسوم، برعکسش ممکن است تعبیر بکند. احمد بن محمد آنجا باشد، ایشان تشخیص بدهد که مراد احمد بن محمد بن عیسی است، بکندش احمد بن محمد بن عیسی. ولی تعبیر واضح احمد بن ابی عبد الله را تبدیل کند به احمد بن محمد مبهمش کند این اصلاً دعب شیخ نیست. این است که این را از کافی نگرفته، اخذ توسط هست، ولی اخذ توسط از کافی نیست. چون کافی اینجا احمد بن ابی عبد الله تعبیر کرده.

شاگرد: و ترتیبش هم به هم ریخته

استاد: حالا ترتیب. حالا ترتیب گاهی اوقات پس و پیش می‌شود اول این را می‌آورد، حالا آن را خیلی قرینۀ بر نفی نیست، قرینۀ اثباتی که ندارد، قرینۀ نفی هم نیست. ولی مراد من این نکتۀ قضیه هست که به احتمال زیاد این باید مثلاً از کتاب محمد بن احمد بن یحیی عمران اشعری باشد و این احمد بن محمد، یا ممکن است از کتاب سعد بن عبد الله و محمد بن حسن صفار و اینها هم باشد و آنها هم احمد بن محمد را به قرینۀ سند قبلی مراد برقی گرفته بودند بر خلاف انصراف. چون آنها هم ولو انصراف دارد به احمد بن محمد بن عیسی، احیاناً نادراً احمد بن محمد در کلام سعد بن عبد الله و صفار و اینها در مورد برقی اینها هم به کار رفته البته نادراً. این هم یک احتمال. حالا این را من طرح مسأله را کردم چیزش باشد فردا.

اینجا یک نکته‌ای را من می‌گویم این را فردا توضیحش را می‌دهم. شیخ طوسی اینجا بین این دو تا روایتی که نقل کردیم که از روایت قبلی استفاده می‌شود که خوب است که انسان به جای این که خودش را اجاره بدهد خودش تجارت کند و روایت بعدی که می‌گوید اجاره دادن خود انسان مانعی ندارد جمع کرده، و این دخالت دارد در بحث‌های ما. از یک طرف از بعضی روایت استفاده می‌شود که اجیر کردن انسان خودش را مکروه است، از یک جهت از یک روایت استفاده می‌شود که مکروه نیست. حالا این را داشته باشد. و این دخالت دارد در این بحثی که ما اینجا داریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان